



اخلاق در مکتب وحی

بخش اول

آیت‌الله‌العظمی سبحانی

سلسله مباحث اخلاقی از مجموعه کامل جلسات «اخلاق در مکتب وحی» مرجع عالی‌قدر آیت‌الله‌العظمی سبحانی هر هفته در «هفته‌نامه افق» حوزه منتشر می‌گردد. در شماره پیش رو مباحثی چون: انسان از منظر فیلسوفان و علمای اخلاق، اخلاق اسلامی امری فطری و از سنخ یادآوری است نه نوآوری، تکامل در یک جهت و غفلت از جهات دیگر، مطرح گردیده است.

• انسان از منظر فیلسوفان و علمای اخلاق

انسان گل سرسبد جهان آفرینش است وزمین وزمان برای زندگی او در روی زمین و سپس پرواز به جهان دیگر آفریده شده است. آیه کریمه «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِی الْأَرْضِ جُوعِیًا» شاهد بر این گفتار است؛ ولذا هر دانشمندی طبق سرمایه گوناگون علمی خود، به شناخت این گوهر تابناک پرداخته است که ما از میان این گروه، به دو طائفه اشاره می‌کنیم:
۱. فلاسفه و به‌تعبیر دیگر حکماء، در تعریف انسان، او را «حیوان ناطق» معرفی می‌کنند و مقصود از ناطق، متفکر بودن اوست. این تعریف از نظر آنان، تعریف کامل و به‌اصطلاح منطقی‌ها، حد تام است؛ چون فیلسوف و حکیم، با فکر انسان و اندیشه او سر و کار دارد و می‌خواهد، او را از ناآگاهی، به جهان آگاهی وارد کند و جهان را آن‌چنان‌که هست، بشناساند که در محیط فکر و اندیشه او، نقشه‌ای از جهان صورت پذیرد.

اما از نظر علمای اخلاق این تعریف، تعریف کاملی نیست؛ زیرا بخشی از واقعیت انسان را فکر و اندیشه او

انسان را از دیدگاه وحی مطرح می‌نماییم و آنچه را که کتاب‌الله العزیز و احادیث معصومان ^{علیهم‌السلام} در این مورد گفته‌اند، مطرح می‌کنیم.

• اخلاق اسلامی امری فطری و از سنخ یادآوری است نه نوآوری

تربیت که در زبان فارسی از آن به پرورش تعبیر می‌شود، چیست؟

آیا مرتبی که در صدد پرورش کودک و یا نوجوانی است، چیزی را به او می‌آموزد و تأکید می‌کند که در زندگی بر آن منوال حرکت کند؟

آیا کار مربی بسان معلم، نوآوری است؛ یعنی چیزهایی که اصلاً در نهاد او موجود نیست، به او می‌آموزد یا کار مربی با کار معلم دوگونه است؟

کار معلم نوآموزی است، او جدول ضرب را که کودک از آن اطلاع ندارد به او می‌آموزد و کم کم مسائلی از حساب و هندسه به تدریج مطرح می‌کند.

اما مربی نوآموز نیست؛ بلکه در واقع «یادآور» است؛ یعنی آنچه‌که در نهاد او تعبیه شده است، از قوه به فعلیت تبدیل می‌کند و طرف را از ناآگاهی به‌معنی غفلت، به سوی آگاهی یعنی توجه، سوق می‌دهد.

ما این مطلب را با یک مثال روشن می‌کنیم:

در میان تمام ملل دروغ‌گویی قبیح و زشت است و هر انسانی بالفطره به‌تدریج به قبح آن آشنا می‌شود.

اصل اینکه انسان باید راستگو باشد، یک اصل خلل‌ناپذیر است و علت اینکه همه جهانیان بر زشتی آن اتفاق نظر دارند، به‌خاطر فطری بودن آن است. مربی که به‌تدریج به کودک یادآور می‌شود که در زندگی باید راستگو باشیم، درواقع آنچه را که در نهاد او موجود است، آشکار می‌سازد و از این جهت معلم، نوآموز نبوده؛ بلکه یادآور می‌باشد.

این حقیقت در مورد پرورش یک نهال نیز حاکم است؛ مثلاً باغبان پدیدآورنده کمال در درخت نیست؛ بلکه هموارکننده شرایطی است تا خود درخت کمالات خود را نشان دهد؛ زیرا شاخ و برگ و میوه‌های رنگارنگ در نهال به‌صورت بالقوه نهفته است؛ اما در هر شرایطی برای آن امکان اظهار کمال نیست؛ بلکه تا زمین هموار نباشد و ریشه‌ها فعالیت نکنند و درخت از انرژی خورشید بهره‌نگیرد و آب به ریشه نرسد، اظهار کمال برای آن امکان‌پذیر نیست. امیر مؤمنان ^{علیه‌السلام} در یکی از سخنان خود به این واقعیت چنین اشاره می‌کند:

خدا پیامبران را فرستاد تا ميثاقي را که با انسان از طريق فطرت بسته است، بازخواهی کنند و آنان را به نعمت‌های فراموش‌شده متذکر سازند و از طريق تبليغ، بر آنان احتجاج کنند و اندیشه‌های نهفته در خلقت را شکوفا سازند.^۲

• آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک

نخستین مرحله پرورش، آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی و شرایط مفید و زمینه‌های مضر کودک است؛ ولی متأسفانه نوع مربیان، مخصوصاً پدران و مادران، فاقد این شرط اساسی تربیت می‌باشند و به‌هیچ‌وجه کودک را نمی‌شناسند؛ ولی از انتظارات بالایی دارند.

شگفت‌انگیز است که امروز به مهندسی انسان (انسانی که آفریننده و رهبر ماشین است)، کمتر از ماشین (ماشینی که مصنوع فکر انسان است)، توجه می‌شود. برای شناختن کار یک ماشین ساده، یا یک ماشین تحریر و یا رانندگی اتومبیل، باید چندین ماه، وقت صرفاً آموزش درس‌های نظری و تمرین‌های عملی نمود؛ لکن انسان‌ها هنگامی که به‌عنوان مادر یا پدر می‌خواهند کودکی را بپروراند، هیچ‌گونه

آموزشی نمی‌بینند؛ نوع پدر و مادرها تقصیر را از آن کودکان می‌دانند و کمتر از خود می‌پرسند که شاید از بی‌توجهی آنان بوده است.

امروز لزوم اطلاع از مهندسی انسانی، بر هرکسی که با انسانی در همکاری و یا رهبری او – چه در خانه و چه در مدرسه– سروکار دارد، اجتناب‌ناپذیر است.

انسان‌ها دارای قوانین و یا مکانیسم و فعل و انفعال‌های اختصاصی هستند؛ اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم. انسان‌ها مانند صندوق رمزند؛ گشودن کتاب روح و قلب آنان و همکاری با آنها، پیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می‌خواهد؛ نه زور. قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد؛ نه وضع؛ بلکه وضع پاره‌ای از مقررات برای رهبری انسانی اگر با قوانین اصل فطرت و خواسته‌های آفرینش منطبق نباشد، در خور استقبال و هضم نیست و با هیچ قدرت و زوری نمی‌توان قوانین را بر خلاف سنت معمول، بر انسان تحمیل کرد.^۳

هراکه عمل نخست درباره پرورش انسان انجام گرفت؛ یعنی مربی خصوصیات کودک و مکانیسم آفرینش او را درک کرد و معلوم شد که درباره جهات فردی کودک، مانند رشد تن، پرورش مغز، نمؤ شخصیت و پیدایش اعتماد به نفس، چه شیوه و برنامه‌ای ضرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعی او چه کارهایی باید انجام داد تا عضو مؤثر و مفید برای جامعه شود، در این موقع، نوبت گام‌های دیگر فرامی‌رسد.

این بیان، ما را به حقیقت تربیت و حد و مرز آن آگاه می‌سازد و روشن می‌کند که پرورش یک واحد نهال و یا یک واحد انسان، عملی است آگاهانه که از جانب فردی قدرتمند و نافذ و مسلط، روی فردی دیگر انجام می‌گیرد؛ درحالی‌که عمل، دارای ایده و هدف است و هدف، فعلیت بخشیدن به تمام لیاقت‌ها و شایستگی‌هاست و این نتیجه، بدون مراقبت پیگیر، جامه عمل نمی‌پوشد.^۴

• تکامل در یک جهت و غفلت از جهات دیگر

تکامل صحیح، آن است که در تمام شؤون فرد مورد تربیت صورت گیرد؛ زیرا تکامل در یک جهت و عقب–ماندگی در جهات دیگر، مایه نابودی فرد است؛ مثلاً هرگاه در تکامل جسمی و مادی کودک، تنها قلب او رشد کند؛ ولی اعضای دیگر او اصلاً رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل یک بعدی، مایه مرگ می‌شود.

عین همین مطلب در مجموع شؤون انسان نیز، حکم‌فرماست. هرگاه فشار رشد و نمو، روی جنبه‌های مادی و غرایز نفسانی قرارگیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، نام این تکامل، تکامل یک‌بعدی و تکامل غیرصحیح خواهد بود و تنها آن تکامل، صحیح و ضامن بقاست که در تمام جوانب و جهات موجود در حال رشد صورت پذیرد و همه جهات با نظام خاصی رو به جلو گام نهند.

نقطه ضعف مکتب اخلاقی غرب این است که تنها به یک بعد از ابعاد روح انسان تکیه می‌کند و ابعاد دیگر روح انسان را نادیده می‌گیرد؛ مثلاً تربیتی که بر اساس روان‌شناسی «فروید» استوار شود، شخصیت انسان را از طریق غرایز، تجزیه و تحلیل کرده و از میان غرایز، بر شهوت و تمایلات جنسی تکیه می‌کند و در نتیجه، شخصیت و منش واقعی انسان در شهوت و امور جنسی خلاصه می‌شود و دیگر ابعاد روح انسان که روان‌شناسی روز بر آنها دست یافته، مورد غفلت قرار می‌گیرد.

این گروه از علمای روان‌شناس و متخصصان امور تربیتی، انسان را از دیده شهوت و عینک تمایلات جنسی بررسی می‌کنند و بر اثر محدودیت شیوه بحث، از دیگر کرانه‌های وجود او غافل و بی‌خبرند و ضرر این گروه از کارشناسان امور تربیتی، بسیار سهمگین و هولناک است.

برخی دیگر از کارشناسان امور تربیتی ـ که تمایلات ماتریالیستی و مادی‌گری دارند و زیربنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می‌دهد ـ در روش بحث خود، غالباً به پرورش تن اهمیت می‌دهند، نه روح و روان و به‌جای تعدیل غرایز و رهبری آن، به ارضا و اشباع هرچه بیشتر آن می‌پردازند؛ آنان عالمانی را پرورش می‌دهند که زمین و فضا و دریا را جولانگاه خود قرار می‌دهند و با روشن کردن جرقه‌ای، جهان را به آتش می–کشند، نه انسان‌های کاملی را که به فضایل انسانی آراسته می‌شوند و نوع‌پروری و تفاهم را پیشه خود می‌سازند.

در این نظام‌های اخلاقی، خواه در کشورهای که رسماً به مادی‌گری و ماده‌پرستی و انکار ماورای طبیعت معروف هستند و یا در کشورهایی که هنوز حفظ صلیب و خدایان سه‌گلانه، مایه افتخار و مباهات آنهاست ـ خلأ روحی انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبیعی و انرژی‌های جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرایز پر می‌شود و دیگر در فضای روح، چنین انسانی، جایگاهی برای ملکات انسانی و فضایل اخلاقی، که شرق و شرقی به آن می‌نازد، باقی نمی‌ماند.

مسابقه دولت‌های بزرگ جهان – که برای علوم تربیتی و انسانی، دهه‌ها دانشکده و صدها متفکر استاد دارند– در ساختن سلاح‌های مخرب و ویرانگر، در گسترش پایگاه‌های نظامی، در استخدام مغزهای علمی برای تحصیل نیروی رزمی بیشتر، گواه زنده بر گفتار ماست؛ زیرا با وجود گسترش علوم انسانی و تربیتی و با وجود پیدایش رشته‌ها و شاخه‌های فراوان برای علوم انسانی، غالباً کوشش‌های دانشمندان این علوم در رهبری اجتماع به سوی یک سعادت واقعی، عقیم و بی‌نتیجه مانده است. علت بزرگ عقیم ماندن تلاش‌ها این است که نظام تربیتی بر اساس مادی‌گری و ماده‌پرستی و انقطاع از خدا و ماورای طبیعت و بر اساس شناخت فیزیک و غفلت از متافیزیک است و چون تربیت در چنین نظام هایی، یک بُعدی است، نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد.

بنابراین، برای رسیدن به هدف عالی، چاره‌ای جز این نیست که دگرگونی عظیم در سیستم‌های تربیتی و نظام‌های پرورشی پدید آید و متدهای تربیتی بر اساس «متافیزیک» و اعتقاد به خدای بزرگ استوار شود؛ خدایی که بشر را با مسئولیت‌های بزرگ آفریده است و در سرای دیگر ـ که آغاز زندگی نو است ـ به تمام این مسئولیت‌ها دقیقاً رسیدگی خواهد شد و هر فردی متناسب کردار و رفتار خود، کیفر و پاداش خواهد داشت. زمانی که اعتقاد به خدا و مذهب و توجه به سرای دیگر، اساس نظام‌های تربیتی انسان‌ها را تشکیل ندهد، کلیه کوشش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای اصلاح جوامع، عقیم و بی‌ثمر خواهد ماند.

• پی‌نوشت‌ها

۱. ۲۹، ۲۸؛
۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ای؛
۳. دیدیاجای بر رهبری، ص ۳۳۱ و ۳۳۲؛
۴. بنابراین، اساس تربیت و عوامل چهارگانه تشکیل می‌دهند و با دقت در جمله‌های متن، هر چهار عامل روشن می‌شود.

• ۴. داستان ابراهیم و عهد الهی

«در این روز خداوند با ابراهیم پیمان بست و گفت: این سرزمین، از رود مصر گرفته تا شط بزرگ و از آنجا تا شط فرات را به نسل تو می‌بخشم (پیدایش، ۱۵: ۱۸–۲۱ و ۱۴: ۱۳–۱۷)». جنبش صهیونیسم سیاسی ادعا می‌کند که می‌تواند این قلمروی جغرافیایی را با استناد به این وعده سرزمینی در سفر پیدایش، تصاحب کند. آموزه توراتی «هبه سرزمین» بر این وعده الهی استوار است که دنیای بزرگ به ابراهیم بخشیده شده است (گاردوی، ۱۲۷۷).

• ۵. پیش‌بینی پیامبران

صهیونیست‌های سیاسی ادعا می‌کنند که استقرار دولت اسرائیل، تحقق یک پیش‌بینی پیامبرانه توراتی است. گاردوی در نقدش بر این ادعا، بر دو عنصر «تجدید اتحاد با خدا» و «وفاداری به تکالیف الهی» تکیه می‌کند. از دیدگاه گاردوی، سنت پیامبران به‌روشنی نشان می‌دهد که تقدس زمین، به خاک یا مردم آن مربوط نیست. وفاداری به اتحاد الهی از طریق «وفاداری به تکالیف الهی و عدالت، مقدس است. صهیون مقدس نیست؛ جز آنکه «قانون خداوندی» بر آن حکومت کند؛ وگرنه، بنا به پیش‌بینی همان پیامبران، «صهیون هم چون کشتزاری کشت خواهد شد، اورشلیم به توده‌ای از ویرانه‌ها و کوه معبد به جایگاه بت‌پرستی بدل خواهد گردید» (گاردوی، ۱۳۷۷).

• ۶. اسطوره یوشع

اشغالگری صهیونیستی بر داستان عهد عتیقی «سپاه‌آرایی، حمله و تصرف مقدس» یوشع (یوشع، باب‌های ۱۸–۸)، در کرانه غربی رود اردن متکی است. گاردوی اتکای به این داستان عهد عتیق را در برابر دو پرسش می‌نهد:

۱. پرسش مربوط به حقیقت تاریخی آن؛

۲. پرسش مربوط به پیامدهای یک تقلید تمام‌عیار از این سیاست قلع و

قمع غیراسرائیلیان.

در پرسش اول گاردوی به یافته‌های دیرینه‌شناسی تکیه کرده و نابودی اربحا و ... به‌واسطه هجوم سپاه یوشع را ناممکن می‌شمارد. وی ذیل پرسش دوم می‌پرسد که آیا از مناخیم یگین تا شارون، با برداشت ظاهری و بنیادگرایانه از اسطوره یوشع تقلید نکردند و ده‌ها مورد کشتار در تاریخ رقم نزدند؟ مناخیم یگین، ۲۵۴ نفر از ساکنان روستای دیرپاسین، اعم از مرد و زن و کودک و پیر و جوان را قتل عام کرد. شارون با کشتارهای صبرا و شتیلا، به وزارت مسکن و توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین ارتقا یافت. (گاردوی، ۱۳۷۷).

منبع: سایت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

الهیات اشغال‌گری مبادی دینی اشغال فلسطین

دکتر محمد محمدی‌نیا، عضو هیئت علمی گروه غرب‌شناسی پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

چگونه رژیم صهیونیستی می‌تواند با مردم مظلوم فلسطین چنین رفتار کند؟ از پانزدهم مهرماه، قضیهٔ مهمٔ سیاسی و نظامی دیگری در فلسطین عزیز، دنیا را متوجه به خودش کرده است. مجاهدان فلسطینی توانستند، خود را از محاصره غزه خلاص کرده و به مراکز نظامی و غیرنظامی صهیونیست‌ها برسند. توانستند، در مقابل ده‌ها ظلم این رژیم و حامیانش، طوفان بپا کنند. در مقابل اهریمنی که بیش از هفت دهه، وطن و خانه فلسطینی‌ها را غصب کرده، به زن و مرد رحم نکرده، به کودک و کهن‌سال فلسطینی رحم نکرده، حرمت مسجدالاقصا را نگه نداشته، شهرک‌نشین‌ها را مثل سگ هار به جان فلسطینی‌ها انداخته، نمازگزاران را زیر پا لگدکوب کرده و امنیت، آزادی و حقوق اساسی را از آنان می‌گیرد. یک ملت ریشه‌دار و کهن، غیر از واکنش غیورانه و شجاعانه در مقابل این چنین دشمنی، راهی ندارد؛ جز اینکه هر زمان، فرصت پیدا کند، طوفان بپا کند؛ اما چگونه رژیم صهیونیستی می‌تواند، با مردم مظلوم فلسطین چنین رفتار کند؟ به اتکای چه چیزی خود را صاحب حق دیده و ارتکاب هر جنایتی را سهل و مجاز می‌شمارد؟

صهیونیسم را غالباً با جنبه‌های سیاسی آن می‌شناسند و در پاسخ به پرسش فوق، علل سیاسی، ژئوپلیکی و اقتصادی را بیان می‌کنند. اشغال فلسطین را می‌توان و باید با توجه به ریشه‌ها و مبادی دینی، عرفانی و اسطوره‌ای‌اش شناخت. در مطالعات و آثار مرتبط با مسئله فلسطین کمتر به ابعاد یادشده پرداخته شده است. در این سلسله یادداشت‌ها، مروری بر ریشه‌های دینی، عرفانی و اسطوره‌ای اشغالگری خواهیم کرد.

صهیونیسم پیوسته است؛ اما در میان صهیونیست‌های دواتشه، کمتر کسی همچون او به نقد این تفکر پرداخت. انتقادهای تند بوبر، نشان از تبدیل اندیشه «برگزیدگی» یهودی، به «قوم‌پرستی و ملیت‌پرستی» یهودی است. بوبر در پاسخ بن‌گورین که اصرار داشت، اندیشه انتظار مسیحا تا زمان ظهور ماشیح زنده است، می‌گوید: «من به او پاسخ می‌دهم: در قلب چند نفر از نسل حاضر در کشور ما – اسرائیل – اندیشه انتظار منجی، به‌جز در شکل کاملاً ملیت‌پرست آن زنده است و به «بازگشت تبعیدیان» منحصر نشده است؟ این بینش پیامبران بنی‌اسرائیل نیست (گاردوی، ۱۳۷۴، به نقل از بوبر، اسرائیل و جهان، ۱۹۴۸)».
تعلق خاطر بوبر به صهیونیسم و رژیم اشغال‌گر قدس پوشیده نیست؛ اما نقد او نیز نشان می‌دهد، سران صهیونیسم، برگزیدگی و انتظار منجی را به «ملیت‌پرستی» و «خودپرستی جمعی» مبدل ساخته‌اند. از نظر خزاعی، خدای عهد عتیق از مقام تعالی‌اش اِش از ماده، خارج می‌شود و در امتداد قوم یهود قرار می‌گیرد تا جایی که به‌عنوان «خدای خصوصی این قوم» در نظر گرفته می‌شود و خداوند در طبیعت و تاریخ حلول می‌کند. لازمهٔ این حلول و برگزیدگی، اعتقاد مشرکانه خدای خصوصی اقوام دیگر است؛ هر قومی خدای خاص خود را دارد (خزاعی، ۱۳۹۸).

ریشه اندیشه برگزیدگی را پیش از منبع دیگری باید در تلمود جست.